خاطره

۲۱ سال قبل در چنین روزی حادثه دریاچه پارک شهر تهران رخ داد

فریادهای خاموش نیلوفران آبی

یوسف حیدری / اگر زنده بود امروز برای خودش خانمی شده بود. شاید هم بچه داشت و حسابی از بودن کنار فرزندش لذت می‌برد، اما خیلی زود رفت. سن وسالی هم نداشت. اینجا را نبین این قدر سوت و کور است. ۱۵ اردیبهشت ۸۱ اینجا قیامتی شده بود. جنازه دختران دانش‌آموز مدرسه طه۲ را یکی‌یکی می‌آوردند و همین جا کنار هم خاک می‌کردند. ۲۱ سال از آن روز گذشته ولی برای خانواده‌ها این داغ تا ابد تازه است. مرد پک عمیقی به سیگارش می‌زند و دبه آب را روی سنگ قبر آرزو و زهرا خالی می‌کند. می‌گوید از بستگان یکی از همین بچه‌ها است و هر بار برای فاتحه‌خوانی به بهشت زهرا(س) می‌آید سری هم به این بچه‌ها می‌زند. ۱۴ اردیبهشت سال ۸۱ در تقویم دل مردم تهران به نام روز نیلوفران آبی حک شده است. روزی که خنده‌های ۶ دختر دانش‌آموز در دریاچه مصنوعی پارک شهر تهران برای همیشه محو شد. آن روز هوای مطبوع بهاری و نسیم خنکش، آرامش خاصی را بر جان تهرانی‌ها نشانده بود اما کسی خبر نداشت این آرامش قبل از طوفان است. اولین روز هفته، ۵۷ دانش‌آموز مدرسه طه ۲ در شهرک کاروان تهران خوشحال و شاد راهی اردو شدند. هفته معلم بود و قرار بود بچه‌ها برای بازدید از موزه پست به پارک شهر تهران بروند. صدای خنده‌ها و دست زدن بچه‌ها در اتوبوس توجه همه ماشین‌ها و عابران پیاده را به خود جلب می‌کرد. دو ماه تا پایان سال تحصیلی مانده بود و این آخرین برنامه اردوی بچه‌ها بود. بعد از بازدید از موزه پست، بچه‌ها از خانم ناظم و بقیه مربی‌ها خواستند تا چند ساعتی را در پارک شهر بمانند و از هوای بهاری لذت ببرند. با رسیدن به محوطه پارک شهر و دیدن قایق‌هایی که در دریاچه مصنوعی پارک این طرف و آن طرف می‌رفتند تعدادی از بچه‌ها درخواست کردند تا سوار قایق شوند. کسی خبر نداشت قرار است ارابه مرگ‌شان باشد. ۱۴ دانش‌آموز در قایقی که فقط ظرفیت ۷ نفر داشت نشستند و قایق به حرکت در آمد. عقربه‌های ساعت ۱۱ و ۱۵ دقیقه ظهر را نشان می‌داد. صدای خنده بچه‌ها فضای پارک شهر را پر کرده بود. قایق به وسط دریاچه رسید ولی با یک تکان شدید واژگون شد. با جیغ و فریاد بچه‌ها چند رهگذر به آب پریدند تا آنها را نجات بدهند. مرد قایقران هم داخل آب افتاد. لحظات تلخی درحال رقم خوردن بود. بچه‌ها در عمق سه متری آب بالا و پایین می‌رفتند. نه خبری از نجات غریق بود و نه جلیقه نجات. مردم وحشت‌زده و سراسیمه تلاش می‌کردند بچه‌ها را از آب بیرون بکشند. با اعلام خبر حادثه برای تهیه گزارش به پارک شهر اعزام شدم. به دلیل ترافیک شدید در اطراف پارک شهر آمبولانس‌های اورژانس به سختی توانستند خودشان را به محل حادثه برسانند. پیکر بی‌جان آرزو و مریم در قایق بود و دو غواص سعی می‌کردند تا بقیه بچه‌ها را از آب بیرون بکشند. اشک از چشمان همه کسانی که به تماشا ایستاده بودند جاری شده بود. ناظم مدرسه با چند نفر از کادر مدرسه به سر و صورت‌شان می‌زدند. کسی جرأت نداشت با خانواده این بچه‌ها تماس بگیرد. کسی هم نمی‌دانست دقیقاً چه کسانی در آب غرق شده‌اند. هر کدام از بچه‌ها اسم دوستش را صدا می‌زد و وقتی جواب می‌شنید خیالش راحت می‌شد. سمیرا با گریه چادر خانم ناظم را گرفته بود و می‌گفت: نسرین و زهرا نیستند. من دیدم که سوار قایق شده بودند. با گذشت یک ساعت، اجساد ۶ نفر از دانش‌آموزان و مرد قایقران از آب بیرون کشیده و به پزشکی قانونی منتقل شد. در حالی که تحقیقات مأموران کلانتری ۱۱۳ بازار درباره این حادثه با حضور بازپرس مرحوم جواد اسماعیلی آغاز شده بود کسی دقیقاً نمی‌دانست کدامیک از بچه‌ها در این حادثه غرق شده‌اند. چند نفر از دانش‌آموزان هم در بیمارستان سینا بستری شده بودند. این بار مأموریت من رفتن به مدرسه در شهرک کاروان بود؛ منطقه‌ای در جنوب‌شرق تهران. از مردم سراغ مدرسه را می‌گیرم و با دست انتهای خیابانی را که به تپه‌ای ختم می‌شود نشانم می‌دهند. خبر حادثه پارک شهر از رادیو پخش شده بود و تعدادی از خانواده‌ها جلوی مدرسه ایستاده بودند. چند زن با التماس از مسئولان مدرسه می‌خواستند خبری از بچه‌هایشان به آنها بدهند، اما کسی دقیقاً نمی‌دانست کدامیک از بچه‌ها در این حادثه جان باخته‌اند. آن روزها خبری از فضای مجازی نبود و مردم از روزنامه‌ها و صدا و سیما پیگیر اخبار بودند. سراغ مدیر مدرسه رفتم و از او خواستم تا عکس دانش‌آموزانی را که در این اردو شرکت داشتند در اختیارم قرار بدهد. لحظات نفسگیری بود، می‌دانستم اگر متوجه شود خبرنگارم، حراست را در جریان قرار خواهد داد، اما فضا به حدی پرتنش بود که بی‌درنگ پرونده بچه‌ها را روی میز قرار داد و من عکس ۵۷ دانش‌آموز را از پرونده‌شان برداشتم. اسم هرکدام از بچه‌ها را پشت عکس نوشتم تا بعد از شناسایی اجساد عکس قربانیان حادثه را در روزنامه منتشر کنیم. ساعتی بعد با عکس دانش‌آموزان به دفتر روزنامه آمدم. از میان عکس دانش‌آموزان تصاویر زینب کمره‌ای، بهاره رضایی، نسرین امینی، زهره رحیمی، مریم سروندی و آرزو جوادی را جدا کردیم تا برای انتشار آماده شود. نیلوفران آبی نامی بود که برای این بچه‌ها انتخاب شد، اما شوک بزرگ وقتی بود که اعلام کردند روزنامه ایران توقیف شده است. همه تحریریه در شوک بودند. خیلی از همکاران از اینکه زحمات ما برای انتشار این گزارش با توقیف روزنامه به هدر می‌رفت، ناراحت بودند. سرانجام این گزارش در نشریه دیگری به چاپ رسید و وقتی با یک روز توقیف به روزنامه ایران اجازه انتشار داده شد گزارش ویژه‌ای از نیلوفران آبی منتشر کردیم و با فراخوان گروه حوادث روزنامه ایران، مردم تهران برای یادبود این بچه‌ها روز سه‌شنبه با شاخه‌های گل کنار دریاچه پارک شهر رفتند و گل‌ها را به آب انداختند. نام نیلوفران آبی برای همیشه در پارک شهر حک شد. سال‌هاست نیلوفران آبی در قطعه ۲۱۰ بهشت زهرا آرام گرفته‌اند اما داغ‌شان برای همیشه در سینه خانواده و همکلاسی‌ها سنگینی می‌کند.

۴ قاتل در زندان رجایی شهر اعدام شدند

اعدام غول تهران و قاتل وحید مرادی

حسین غول قاتل اعدامی

سحرگاه دیروز ۴ قاتل که در میان آنها ۲ اوباش سرشناس دیده می‌شد برای اجرای حکم اعدام در زندان رجایی شهر پای چوبه دار رفتند و با اجرای این حکم‌ها پرونده زندگی این ۴ قاتل بسته شد.

اعدام قاتل وحید مرادی

وحید مرادی یکی از گنده لات‌های سرشناس بود که اردیبهشت سال ۹۷ وقتی از زندان آزاد شد با اصرار یکی از دوستانش به نام حسین به خانه وی در خیابان ۲۱ ولنجک رفت اما در این خانه بین حسین و ۳ خواهرزاده‌اش در عالم مستی با وحید مرادی درگیری رخ داد و وحید دست به چاقو شده و پس از قتل حسین و زخمی کردن یکی دیگر از خواهرزاده هایشان با خونسردی از خانه خارج شد.

وحید مرادی با اطلاع از قتل حسین تصمیم به فرار گرفت و در یک قدمی خروج از کشور بود که توسط پلیس دستگیر شد و پس از اعتراف به قتل با دستور بازپرس پرونده روانه زندان شد تا دادگاه برای او حکم صادر کند اما در زندان وحید مرادی با یک گروه درگیر شد و سعید که به‌خاطر یک قتل در زندان بود در این درگیری خونین وحید مرادی را به قتل رساند.

سعید در پرونده اول توانست با پرداخت دیه رضایت بگیرد اما در ماجرای وحید مرادی برای بخشش تلاش بسیاری کرد ولی خانواده وحید مرادی حاضر به بخشش نشدند و صبح روز گذشته حکم اعدام سعید در زندان رجایی شهر اجرا شد.

اعدام غول تهران

حسین غول یکی از گنده لات‌های شرق تهران بود که روز ۹ خرداد ماه ۱۳۹۸ در خیابان «صفا»ی تهران وقتی در برابر چند جوان قداره‌کش قرار گرفت دست به اسلحه شد و پسر جوانی به نام فرهاد را با شلیک گلوله به قتل رساند.

حسین که قهرمان پاورلیفتینگ بود و یک باشگاه بدنسازی دارد پس از قتل جوان قصاب پا به فرار گذاشت اما خیلی زود مأموران او را در شهر بانه دستگیر کردند. حسین غول در اعترافاتش گفت که اسلحه را همان روز درگیری از یکی از دوستانم امانت گرفته بودم و یکی از دوستانم که با جوان قصاب و خانواده‌اش درگیر شده بود از من خواست تا همراهش باشم و زمانی‌که همراه دوستم سوار بر موتور بودیم با مقتول و پدرش و چند جوان دیگر که شمشیر و قمه به دست بودند روبه‌رو شدم و حتی مرا هدف قرار دادند که من با اسلحه به سمت فرهاد شلیک کردم.

حسین راهی زندان شد و در شعبه ۲ دادگاه کیفری یک استان تهران با توجه به درخواست اولیای دم به قصاص نفس محکوم شد و این حکم در دیوان عالی کشور مورد تأیید قرار گرفت و صبح روز گذشته در زندان رجایی شهر به دار مجازات آویخته شد.

قتل عام خانوادگی در شرق تهران

نخستین ساعات بامداد ۲۴ مهر سال ۹۷ بود که مأموران کلانتری ۱۳۲ نبرد در جریان یک قتل عام خانوادگی قرار گرفتند و مرد جوان در تماس با پلیس عنوان کرد که برادرش دست به این قتل‌ها زده و قصد خودکشی داشته است.

مأموران با حضور در صحنه جنایت با مرد ۴۷ ساله‌ای به نام سیروس روبه‌رو شدند و مشخص شد وی از ۴ سال قبل با همسرش دچار اختلاف بوده و روز حادثه در اقدامی هولناک ۲ دختر ۱۷ و ۱۹ ساله‌اش به نام ساناز و سولماز و پدر زن ۷۹ ساله و مادرزن ۷۰ ساله‌اش را پس از بیهوش کردن با نوشیدنی مسموم به طرز وحشتناکی به قتل رسانده است. سیروس پس از دستگیری با توجه به درخواست قصاص اولیای دم در یک قدمی چوبه دار قرار گرفت و صبح دیروز در زندان رجایی شهر اعدام شد.

چهارمین اعدامی پسر جوانی به نام بهزاد است که در یک درگیری خیابانی پسر جوانی را به قتل رساند و پس از دستگیری با درخواست اولیای دم به قصاص نفس محکوم شد و این جوان نیز صبح روز گذشته همراه ۳ محکوم اعدامی پای چوبه دار رفت و حکم اعدام این قاتل در زندان رجایی شهر به اجرا درآمد.

دزدیده شدن کبوتران قتل خونینی رقم زد

کبوترانی با بال‌های خونین

پسر جوان بعد از اینکه کفترهایش دزدیده شد دست به جنایت زد.

به گزارش «ایران»، از قد و قواره‌شان معلوم است که سن و سالی ندارند. دو رفیق هستند که حالا به اتهام همدستی در قتل بازداشت شده‌اند و قرار است در اولین جلسه بازجویی در شعبه پنجم دادسرای جنایی تهران به سؤالات محمدجواد شفیعی بازپرس کشیک قتل پایتخت پاسخ دهند. یکی از آنها که نامش بصیر است مثل ابر بهار گریه می‌کند.

بصیر و دوستش حامد، از ۲۰ فروردین ماه بعد از جنایت در یافت‌آباد تحت تعقیب قرار گرفتند و دور روز قبل در محله یافت‌آباد شناسایی و دستگیر شدند.

روز حادثه آنها به سمت دو جوان حمله کرده و یکی از آنها با ضربات چاقو به قتل رسید. سپس حامد از مقتول سرقت کرد و پا به فرار گذاشت.

حامد که یک ماه دیگر ۱۸ ساله می‌شود، بعد از دستگیری در پلیس آگاهی به حمله مرگبار اعتراف کرد و گفت: «روز حادثه با بصیر در پارک بودیم که فکر سرقت از دو رهگذر به سرم زد. وقتی یقه مقتول را گرفتم او مقاومت کرد و من ضربه‌ای با چاقو به او زدم که همان باعث مرگش شد.»

اما دیروز در دادسرا ورق در حرف‌های حامد برگشت و این جوان همدانی ادعا کرد: «در آگاهی تحت فشار بودم و به دروغ به قتل اعتراف کردم. روز حادثه من و دوستانم در پارک در حال فوتبال بازی کردن بودیم که یکدفعه صدای داد و بیداد مقتول و دوستانش آمد. سمت آنها دویدیم تا بفهمیم چه خبر است. او با دوستانش درگیر شده بود و به او چاقو زده بودند. من در قتل بی‌تقصیرم.»

بعد از بازجویی از حامد حالا نوبت بصیر است که تحت تحقیقات قرار بگیرد.

ادامه گزارش را در گفت‌وگو با بصیر بخوانید.

جنایت به خاطر سرقت سیب و برنج

چند سال داری؟

۱۶ سال!

اما در آگاهی گفتی ۱۸ ساله‌ای!

دروغ گفتم. شناسنامه ندارم چون افغان هستیم اما مادرم می‌گوید ۱۶ ساله‌ای.

شغلت چیست؟

کارگر رنگ‌کاری مبلمان هستم.

حامد را چطور می‌شناختی؟

بچه محل هستیم.

با هم قرار سرقت گذاشتید؟

نه اصلاً قرار نبود سرقت کنیم. آن روز حامد با من تماس گرفت و گفت به پارک ملاصدرا نزدیک اتوبان آزادگان بیا. می‌گفت حالش خوب نیست.

چرا بدحال بود؟

حامد چندین کفتر دارد. می‌گفت یک جفت از زیباترین کفترهایش را سرقت کرده‌اند. برای همین اعصابش به هم ریخته بود. من او را دلداری می‌دادم و می‌گفتم اشکالی ندارد.

این اتفاق چه ربطی به جنایت داشت؟

آن روز حامد خیلی عصبانی بود. ناگهان از جایش بلند شد و گفت من باید با یک نفر دعوا کنم. آن روز هنوز ماه رمضان بود. مقتول و دوستش در حال عبور از پارک بودند و کیسه خرید دستشان بود. حامد دنبال مقتول که مرد جوانی بود دوید و یقه او را از پشت سرش گرفت. مقتول برگشت و گفت چه می‌خواهی، همان موقع حامد چاقویی حدوداً ۳۰ سانتی که در کمرش پنهان کرده بود بیرون کشید و در شکم مقتول فرو کرد. خون فواره زد و من خیلی ترسیده بودم. روی صندلی نشسته بودم و از دور دیدم که مقتول شکمش را گرفت و زمین نشست. حامد کیسه خریدهایش را از دستش کشید و فرار کرد. مقداری برنج و چند سیب قرمز در پلاستیک بود.

تو چه کردی؟

من ترسیده بودم و گریه می‌کردم. دنبال حامد دویدم که فرار کنم. حامد گفت من چاقو زدم، تو چرا می‌ترسی؟

متهمان در دادسرای تهران

من هم برگشتم و دیدم چند نفر از بچه محل‌ها آنجا هستند که از آنها خواستم اورژانس را خبر کنند.

باور کنید من هیچ نقشی در قتل نداشتم و بیهوده گرفتار شده‌ام.

با توجه به اینکه حامد زیر ۱۸ سال سن دارد، پرونده اتهامی او برای رسیدگی بعدی به دادسرای اطفال ارجاع شد. تحقیقات برای روشن شدن سن دقیق بصیر نیز ادامه دارد تا مرجع ذیصلاح برای رسیدگی به پرونده اتهامی او مشخص شود.

تسلیم قاتل ۱۶ ساله ساندویچی نزد پلیس تهران

مقتول

نوجوان ۱۶ ساله که در جریان قتل تحت تعقیب بود تسلیم پلیس شد اما به قتل اعتراف نکرد.

به گزارش «ایران»، غروب دوشنبه ۴ اردیبهشت امسال، رسیدگی به پرونده قتل مرد جوان در دستور کار امیرحسین علیمردان بازپرس کشیک قتل پایتخت قرار گرفت. بررسی‌های ابتدایی حکایت از آن داشت که مقتول و برادرش در جریان نزاع دسته جمعی در خیابان خلیج مورد اصابت ضربات چاقو قرار گرفته و راهی بیمارستان شدند و ساعتی بعد مقتول ۲۹ ساله به نام امیرحسین به کام مرگ فرو رفت. برادر او نیز چند ساعتی در کما بود اما جان سالم به در برد.

برادر امیرحسین در شرح ماجرا به مأموران جنایی گفت: «عصر روز حادثه برای خوردن ساندویچ به بلوار ولیعصر رفته بودم و می‌خواستم ساعتی بعد به مغازه لوازم خانگی‌ام بروم. یکی از نوجوانان محل را دیدم که همراه یکی از دوستانش سر راهم سبز شدند و بی‌دلیل شروع به توهین و فحاشی کردند؛ تا جایی که من با خودم فکر کردم شاید مست هستند که چنین رفتار بی‌اساسی از خودشان نشان می‌دهند.»

آن شب برادر مقتول به مغازه‌اش رفت اما آخر شب وقتی در حال برگشت به خانه بود باز هم همان جوانان را دید و این بار با هم درگیر شدند. امیرحسین و چند نفر دیگر از دوستان آنها هم برای پادرمیانی و فیصله دادن به ماجرا وارد نزاع شدند.

پسر نوجوان و همان دوستش که عصر آن روز به برادر امیرحسین فحاشی کرده بودند، همراه چند نفر دیگر اقدام به درگیری و نزاع کردند و دقایقی بعد در جریان چاقوکشی، امیرحسین و برادرش زخمی شدند که منجر به قتل امیرحسین شد.

تحقیقات برای مشخص شدن عامل جنایت آغاز شد. پسر نوجوان از صحنه متواری شده بود، اما دوست او و برادرش و ۲ نفر از شرکت‌کنندگان دستگیر شدند.

این در حالی بود که همه متهمان در مورد اینکه چه کسی ضربه کاری را به امیرحسین وارد کرد اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند.

دستور بازبینی دوربین‌های مداربسته از سوی بازپرس جنایی صادر شد و تصویر پسر نوجوان در حالی که چاقویی را بالای سرش می‌چرخاند به دست آمد و مشخص شد او عامل جنایت است.

در همین حال دوست متهم نوجوان که از لحظه اول همراه او بود در اولین بازجویی گفت: «من در صحنه درگیری منجر به قتل همراه دوستم بودم اما در شلوغی متوجه نشدم چه اتفاقی افتاد. فقط دیدم چاقویی دست دوستم بود و وارد شلوغی شد. بعد دیگر او را ندیدم و چشمم به جسد امیرحسین افتاد که کنار جوی آب افتاده و همچنین برادرش را دیدم که زخمی شده بود.»

تحقیقات برای یافتن ردی از قاتل فراری آغاز شد و مادر این نوجوان تحت بازجویی قرار گرفت؛ در حالی که ادله نشان می‌داد او قصد افشای حقیقت را ندارد، به دلیل اختفای ادله جرم بازداشت شد و تلاش برای یافتن ردی از قاتل فراری در دستور کار مأموران اداره دهم پلیس آگاهی تهران قرار گرفت.

تا اینکه روز گذشته متهم خود را تسلیم پلیس کرد اما اتهام قتل را نپذیرفت. او در اولین برخورد با پلیس گفت: «در نزاع شرکت داشتم اما وارد کردن ضربه کشنده را قبول ندارم.»

با توجه به اینکه متهم زیر ۱۸ سال سن دارد، رسیدگی به این پرونده در دادسرای اطفال ادامه خواهد یافت.

زنگ خطر

نوشدارویی برای مرگ

موشکافی عجیب‌ترین مرگ‌ها در گچساران

آیدین رزاقی / جمع‌آوری گیاهان دارویی که یک رسم دیرینه در گچساران است سالانه منجر به فوت چندین نفر در این منطقه و مجروح شدن ده‌ها نفر دیگر می‌شود.

نزدیک به ۲۰۰ گونه گیاه دارویی در کشور شناخته شده که عمده رویشگاه آن در ارتفاعات زاگرس و البرز است. این گیاهان از دیرباز توسط مردمانی که در فلات ایران زندگی می‌کردند، شناسایی و مورد استفاده قرار گرفته‌اند. همچنین این گیاهان خاصیت‌های دارویی متفاوتی دارند اما عمده آنها اکنون نقش درمانی تأثیرگذاری به‌صورت علمی در رفع کامل یا کاهش قابل توجه بیماری خاصی ندارند ولی به شیوه‌های سنتی در نقاط مختلف کشور مورد استفاده قرار می‌گیرند.

به گفته مهرداد مرادی، معاونت امداد و نجات جمعیت هلال احمر گچساران، روند جمع‌آوری این گیاهان به‌دلیل اینکه رویشگاه‌های آن در مناطق کوهستانی یا صعب‌العبور قرار دارد، در بسیاری نقاط، کاری مشقت بار و عمدتاً خطرناک محسوب می‌شود.

وی در تشریح اتفاقاتی که هر ساله در این منطقه به‌دلیل جمع‌آوری گیاهان دارویی رخ می‌دهد، افزود: جمع‌آوری گیاهان دارویی در گچساران استان کهگیلویه و بویراحمد تنها در سال گذشته منجر به سقوط از ارتفاع و آسیب‌دیدگی بیش از ۲۵ نفر و مرگ ۵ نفر در این منطقه شده بود.

معاونت امداد و نجات جمعیت هلال احمر گچساران تصریح کرد: از ابتدای سال تاکنون نزدیک به ۱۲ نفر به‌دلیل جمع‌آوری گیاهان دارویی دچار حادثه شدند که متأسفانه یک نفر آنها هم فوت کرد.

مرادی با اشاره به اینکه مردم منطقه به علت مشکلات مالی و نبود درآمد و شغل مناسب در این منطقه اقدام به انجام چنین کاری می‌کنند، بیان کرد: بسیاری از افرادی که اقدام به جمع‌آوری این گیاهان می‌کنند با یک بار کوهنوردی و جمع‌آوری می‌توانند نزدیک به ۲ میلیون تومان درآمد کسب کنند و این می‌تواند برای هر فردی که قدری این منطقه را می‌شناسد و با گیاهان دارویی نیز آشنایی اندکی دارد، جذابیت ویژه‌ای داشته باشد.

او در پاسخ به سؤال خبرنگار «ایران» که آیا این منطقه داروی گیاهی خاصی دارد که می‌تواند بیماری خاصی را علاج یا بهبود بخشد؟ تصریح کرد: هیچ داروی خاص گیاهی که بتواند منحصر به فرد این منطقه باشد یا یک بیماری خاصی را علاج کند در این منطقه وجود ندارد و جمع‌آوری گیاهان دارویی تنها یک محل درآمد برای مردمان محلی محسوب می‌شود.

مرادی یادآور شد: تمامی گیاهانی که در این منطقه وجود دارند شاید در بسیاری از نقاط کشور نیز وجود داشته باشد و شاید برخی از آنها حتی خاصیت دارویی هم نداشته باشد و تنها یک گیاه خوراکی محسوب شود اما مردم عمدتاً برای کسب درآمد تقریباً هرآنچه را که در طبیعت و بویژه در ارتفاعات مشاهده می‌کنند، می‌چینند.

این مقام محلی جمعیت هلال احمر با اشاره به اینکه جمع‌آوری گیاهان دارویی در استان بسیار فراگیر شده است، اضافه کرد: ما سعی داریم با انجام آموزش‌های لازم در فضای عمومی و حتی مجازی، توصیه‌های لازم را برای رعایت نکات ایمنی طی جمع‌آوری گیاهان بومی در ارتفاعات داشته باشیم تا مردم دچار حادثه تلخی برای انجام این کار نشوند.

وی ادامه داد: گیاهانی مانند آویشن، تره، کارده و هسته در این منطقه می‌روید که عمده آنها نامی بومی دارند و از قدیم بین مردم رایج بوده تا هنگام سرماخوردگی و برخی از بیماری‌ها یا مشکلاتی مثل سردرد از این گیاهان استفاده کنند.

مرادی گفت: استفاده مردم در این منطقه از گیاهان دارویی نیز بسیار بالا است و به طور مثال خشک شده آویشن کیلویی ۸۰۰ هزار تومان به فروش می‌رسد و جمع‌آوری چندین کیسه در یک پیمایش می‌تواند رقم قابل توجهی را برای آن فرد داشته باشد.

جمع‌آوری بیش از حد توان گیاهان دارویی در مناطق کوهستانی که پوششی تنک دارند در بلندمدت نه تنها می‌تواند منجر به حذف و انقراض این گیاهان از این مناطق شود بلکه به علت جمع‌آوری گسترده این گیاهان، می‌تواند منجر به فرسایش خاک و وقوع سیلاب در هنگام بارش‌های بهاری شود.

این در حالی است که عمده مناطق کشور به علت چرای بی‌رویه، خشکسالی و سایر دلایل طبیعی دیگر در معرض نابودی پوشش گیاهی منطقه قرار دارند و جمع‌آوری گیاهان دارویی برای کسب درآمد می‌تواند آخرین ضربه بر پیکره طبیعت کشور باشد و بسیاری از زیست‌مندان را وادار به کوچ اجباری کند.